



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

در روایات باب علم غور و فحوصی کرده و دسته‌بندی کردیم و طوائف آن را ذکر کردیم و نکاتی هم که در آن بود متعرض شدیم، بعد از بحث روایات ان‌شاءالله یک بحث قرآنی هم داریم که در جلسات بعدی مطرح می‌کنیم. بحث در یک دسته‌ای از روایات بود که توصیفاتی در باب علم داشتند درواقع جمله‌های اخباری بود نه انشائی، سؤال این بود که این اخباریات در چه حدی دلالت دارد، مفید حکمی هست، یا نیست؟ منتهی من به دلیل اینکه هم این بحث، هم بحث بعد با بحث مولوی و ارشادی و منقح آن شکلی که در اصول نیست، ارتباط دارد. بحث مولوی و ارشادی که در احکام نکاتی درباره آن هست، عرض بکنم بعد برمی‌گردیم به سؤالی که مطرح کردیم.

حکم مولوی و ارشادی

بنابراین چون بحث مولوی و ارشادی و پاره‌ای از نکات در این مبحث، در بحث امروز و احتمالاً در خیلی از مباحث آینده دخیل است و از سوی دیگر به شکل منقح و منظم در اصول نیامده و پراکنده است. بعضی نکات مهم آن را عرض می‌کنم البته باید توجه داشت که بحث اصالة المولویه که در اصول و فقه و خیلی جاها به آن استشهاد می‌شود از بحث‌هایی است که مفروض گرفته‌شده و مرتکز شده است. بدون اینکه خیلی باز شود، به بعضی از نکات آن اشاره می‌کنیم؛ بنابراین قبل از اینکه به پاسخ سؤال دیروز از روایاتی که توصیفاتی در باب علم دارد برسیم، بحثی درباره مولویت و ارشادیت داریم که اینجا و جاهای دیگر مؤثر هست.

روشن است که در حکم، تقسیم مشهوری وجود دارد به حکم مولوی و ارشادی، مقسم این تقسیم همان‌طور که ملاحظه می‌کنید حکم است، یعنی یک انشاء هست و یک انشاء را تقسیم می‌کنیم. انشائی که از ناحیه شارع واردشده، مقسم است چون حکم همان انشاء صادره از شارع هست. انشاء را به مولوی و ارشادی تقسیم می‌کنیم، اینکه می‌گویم مقسم، برای اینکه در واژه ارشادی یک اشتراک لفظی هست که بایستی توجه به این داشت.

مصادیق حکم ارشادی

ارشادی که ما می‌گوییم دو مصداق دارد که به حد اشتراک لفظی هم هست:



- یک مصداق آن در اخبارات شرعی است؛
- یک مصداق هم در انشائات شرعی است.

گاهی که می‌گویند فلان امر ارشادی است، یعنی مثلاً شارع در کتاب سماء و عالم یا امری فرموده است که آسمان‌ها هفت‌تا است یا در خلقت انسان مثلاً در جنین می‌گوید این مراحل را طی می‌کند؛ «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» (مؤمنون/۱۴) همین‌طور خیلی از این جمله‌هایی که صرفاً یک توصیف اخبار از واقع است و گاهی به همین‌ها ارشادی می‌گویند یعنی واقعیاتی را گزارش می‌کند که عقل ما به تنهایی نمی‌فهمد و شارع آن را برای ما اخبار می‌کند. احیاناً واقعیاتی هم هست که عقل ما هم ارشاد می‌شود، یعنی همان واقعیتی که لو خلینا انفسنا می‌فهمیدیم، شارع همان را بیان کرده یا اینکه چیزی است که ما نمی‌فهمیم ولی اخبار از واقع است به آن می‌گویند ارشادی، ارشادی که می‌گوییم یک وقتی در امور اخباری و توصیفی است که در بحث فقهی ما مطرح نیست. بحث ما ارشادی و مولوی در انشائات شرعی است.

سؤالی که مطرح کردیم این است که چه مقدار از این اخبارات مستلزم انشائات است؟ این بحث دومی است که برای وصول به پاسخ آن، سؤال مطرح کردیم.

بنابراین بحث ما روی اخباراتی که در باب علم بود آمد، برای اینکه به پاسخ درستی برسیم یا طرح بحث درستی بکنیم، چون الزامی نداریم پاسخ درستی بدهیم بلکه بهتر این است که در درس‌های خارج پاسخ درستی داده نشود، یک مدتی که به درس آقای شبیری زنجانی می‌رفتیم هیچ‌وقت ایشان به یک نتیجه نمی‌رساندند و عنایت هم داشت که من به یک نتیجه نمی‌رسانم بقیه با خودتان است. برای وصول به پاسخ آن دو بحث داریم:

یکی همین بحث مقدماتی است که اصلاً این مولوی یعنی چه؟ دایره الاصاله المولویه چیست؟ در حدی که اینجا به آن نیاز داریم و الا بحث دامنه‌دار است؛

یکی هم بحث اخبارات و انشائات است آیا مستتبع انشاء هست یا نیست؟ با این اخبارات که در بحث دوم می‌شود چه نسبتی دارد. بحث اول را مطرح می‌کنیم.

گاهی تعبیر می‌کنند می‌گویند همه اخبار ارشاد است؛ یعنی ارشاد به واقعیتی می‌کند.

اینکه آیا این‌ها با عمل من مماسه‌ای پیدا می‌کند شارع آیا مستتبع حکمی هست یا نیست، موضوع دیگری است که بحث دوم ما است.



ارشادی بودن یک واقعیت خارجی را بیان می‌کند، ارشاد اینجا یک نوع اخبار از یک واقعیت است منتهی آن واقعیت گاهی برای ما قابل دسترسی است، گاهی نیست، یک زمانی نبوده، خودمان به آن رسیدیم و دیدیم شارع در قرآن هم همین را فرموده است این یک باب در متون دینی ما است. باب اخباراتی که از قوانین واقعی و توصیف امر واقع می‌کند من می‌گویم مشترک لفظی است برای همین است اینجا که می‌گوییم ارشادی است، مولوی این، چیزی نیست.

می‌گویند شارع به یک چیزی ارشاد می‌کند من می‌خواهم مرز را جدا بکنم، بنابراین اگر اینجا ارشاد یا اخبار بگوییم، هرچه بگوییم جای بحث ما اینجا نیست. این نکته اول است.

بنابراین بحث مولویت و ارشادیتی که می‌خواهیم وارد آن بشویم قلمرو آن همان انشائات شرعی و احکام است، اگر این تعبیر گاهی در توصیفات و اخبارات می‌آید، چیز دیگری است، ارشاد در آنجا در واقع اخبار از یک امر واقع است، ارشاد آنجا مقابل ندارد، به این نکته توجه داشته باشید.

اول باید ارشادی و مولوی را معنا بکنیم آن وقت اعتبار آن معلوم می‌شود، این یک نکته بود. حکم تقسیم می‌شود به مولوی و ارشادی، منظور از ارشادی در اینجا ارشادی نیست که در اخبارات و این‌ها می‌آید که آنجا دیگر مقابل ندارد، فقط توصیف امر واقع و بیان امر واقع است که گاهی اگر آنجا ارشادی می‌گوییم، غیر از ارشادی در اینجا است، ارشادی اینجا در احکام است.

منظور از ارشادیت و مولویت

نکته دوم این است که منظور از ارشادیت و مولویت چیست؟ منظور از مفهوم ارشادیت و مولویت چیست؟ برای اینکه منظور از مولویت و ارشادیت، ملموس و محسوس باشد باید تقسیم آن را بگوییم تا بعد به تعریف برسیم.

اقسام مولویت

برای اینکه راحت تر به تعریف برسیم مولوی را به سه قسم تقسیم می‌کنند:

- مولوی غیری؛
- مولوی طریقی؛



- مولوی نفسی.

اگر بخواهید این اقسام را بگویید از نظر منابع می‌توانید دو جا مراجعه بکنید؛ یکی بحث «النَّاسُ فِي سَعَةِ مَا لَمْ يَعْلَمُوا»^۱ در بحث قرائت، یکی هم در اوایل مباحث اجتهاد و تقلید همان تنقیه آقای خوئی و معمول کتاب‌ها این بحث طریقی و نفسی آنجا مطرح می‌شود. این تقسیم را هم ذکر می‌کنیم بنابراین نکته اول، این تقسیم است تا بعد به تعریف آن برسیم.

مولوی نفسی

مولوی نفسی یعنی حکم و انشائی که ثواب و عقاب تولید بکند، ملاک اینجا تولید ثواب و عقاب است یعنی تکلیفی است که ثواب و عقاب می‌آورد، مولد ثواب و عقاب است این حکم مولوی نفسی است، حکم مولوی نفسی یعنی حکم و انشائی که اگر نبود ثواب و عقابی در کار نبود، ثواب و عقاب با او موضوع و مصداق پیدا می‌کند این قید را در نظر داشته باشید به حیثی که اگر نبود ما نمی‌توانستیم ثواب و عقابی بر آن مترتب بکنیم، این مولوی نفسی است.

مولوی طریقی

مولوی طریقی مولوی است که موجب تنجز واقع می‌شود این چیزی است که در اجتهاد و تقلید آمده است حکم مولوی طریقی موجب تنجز واقع می‌شود نه اینکه موجب ثواب و عقاب بشود، به تنهایی ثواب و عقاب مستقلاً ندارد ولی با آمدن او احکامی تنجز پیدا می‌کند، مثلاً فرض کنیم وجوب فحش، شما می‌دانید که در شبهات موضوعیه فحش لازم نیست مگر در بعضی جاها، در بحث خمس می‌گوید برو فحش بکن، جاهایی که اگر ما بودیم و عقل ما، لازم نبود ببینیم شارع اینجا حکم دارد یا ندارد، یا این موضوع مضمول و مصداق حکم شارع هست یا نیست، شارع می‌گوید برو فحش بکن، یا برو یاد بگیر و این‌ها، این هم باز مولوی است؛ اما مولوی طریقی است یعنی با آمدن او چیزی که نبود و عقل ما مستقل نمی‌فهمید اثری از ناحیه شارع به ما هو شارع اینجا آمد، اثر آن بود که واقع دیگری را بر شما منجر می‌کند، شما را می‌برد به سمت تکلیف نه اینکه بگوید در خود آن ثواب و عقاب هست، در

^۱ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، ص: ۲۰.



درون این حکم ثواب و عقابی وجود ندارد، شما را به سمت ثواب و عقاب می‌برد در بحث اجتهاد و این‌ها هم همین است، اجتهاد بکن نه اینکه موضوعیت داشته باشد یا یاد بگیر نه اینکه موضوعیت داشته باشد، یا فحص بکن؛ این‌ها ثواب و عقاب ندارد ولی درعین حال مولوی است، مولویت آن به این هست که موجب تنجز واقع می‌شود یعنی شارع مسیر ویژه‌ای بازکرده که شما را به سمت تکلیف می‌برد اینجا ملاحظه کردید که در هر دو به این شکل است که لو لا حکم الشرع ما نمی‌توانستیم ثواب و عقابی را اینجا معتقد شویم و حتی اگر شارع ثواب و عقابی هم بخواهد بدهد، عقل می‌گوید قبیح است، بدون اینکه امرونی داشته باشد. پس لولا امر شارع، ثواب و عقابی نیست و با این امرونی می‌خواهد ثواب و عقاب درست شود این مولوی نفسی می‌شود و در آنجا جایی که لولا حکم به وجوب فحصی یا یادگیری، عقل ما الزامی نداشت، با این الزام شارع به سمتی می‌رویم که تکلیف پیدا بکنیم اما خود آن عقاب و ثواب جدایی ندارد، این دو نفسی می‌شود.

مولوی غیری

مولوی غیری محل بحث است؛ غیری مثل وجوب مقدمه است که آیا وجوب شرعی غیری داریم یا نداریم؟ که همان بحث وجوب و مقدمه است و البته مشهور گفته‌اند نداریم؛ برای اینکه می‌گویند وجوب مولوی غیری، قابل تصور نیست، علت آن هم این است که وجوب مولوی غیری باید اینجا اثر شرعی بگذارد که اگر این اثر نبود، یک اثر شرعی را تأسیس بکند و در وجوب غیری نه تأثیر از نوع تولید ثواب و عقاب و زمینه‌سازی ثواب و عقاب در آنجا هست نه از نوع تنجز واقع؛ برای اینکه عقل وجوب مقدمه می‌فهمد، ثواب و عقاب مستقل هم ندارد، شارع بگوید این برای چیست، شارع یک تأکید بر حکم عقل است نه می‌تواند ثواب و عقاب برای شما درست بکند چون می‌دانیم که مقدمه ثواب و عقاب جدایی ندارد نمی‌تواند شما را به سمتی ببرد که تکلیفی بر شما منجز می‌شود، هیچ اثر تازه‌ای ندارد و لذا می‌گویند مولویت وجوب غیری درست نیست و در یک تقسیم بدوی می‌گویند غیری و لفظی و مولوی، ولی دقیق که بشویم، وجوب است غیری مولوی قابل تصور نیست؛ بنابراین آنچه مشهور می‌گویند با عنایاتی بعضی را تصویر می‌کنیم که در بحث وجوب مقدمه می‌توانید تقدیرات مرحوم شهید صدر و آقای خوئی را ببینید این یک مقدار محل بحث است که نخواستیم وارد آن شوم.

در حکم مقسم حکم تکلیفی و وضعی آن را هم می‌گیرد، چون در وضعیات هم بعضی‌ها گفته‌اند مثل طهارت آن‌ها حکم وضعی است، ولی ارشاد به عقل است چیزی که عقل می‌فهمیده بوده است.



این می‌شود همان اخبار از این‌که این به او ربط دارد که در طهارات ثلاث آمده است که در بعضی از چیزها شارع ممکن است موضوع بیان بکند بگوید این مقدمه او است باز آنجا حکم نمی‌دهد، موضوع را می‌گوید حکم را خود عقل می‌آورد این هم در بحث مقدمه شده که من اگر خودم بودم نمی‌فهمیدم که این ربط واقعی با او دارد. مقدمه و ذی مقدمه است شارع درواقع می‌گوید حکم نیست، ارشاد اخباری است ارشاد به مقدمیت این برای او می‌کند، این همان جایی است که می‌گویم ارشاد می‌آید ولی ارشاد حکمی نیست، ارشاد کشف از امر واقع است این هم گفته شده است که اگر ما به تنهایی بودیم نمی‌فهمیدیم که طهارات ثلاث این تأثیر را می‌گذارد، یا اجرای حدود مثلاً آن اثرات را دارد، شارع خبر داده است که این اثر را دارد یا این مقدمه این است، این حکم نیست اخبار است.

نتیجه بررسی

بنابراین مولوی و دو قسم آن‌که محل بحث نیست و همه قبول دارند اینجا است. همین‌جا معلوم می‌شود که مولویتی که ما می‌گوییم فقط ثواب و عقاب نیست، مولویت نفسی یعنی انشائی است که موضوع ثواب و عقاب درست می‌کند ولی آن مولویت یک شق دیگر است جامع آن می‌شود، یک رقم چیزی که انشاء و حکم مولوی یعنی حکمی که اثری می‌آورد که این اثر از سوی شارع ثبت شده است. منشأ این اثر یکی از این دو تا است که لولا شارع و بیان شرعی، این اثرها را نداشتیم، عین همین تقسیم طریقی و نفسی در حکم عقلی هم هست در حکم عقلی گاهی احکام عقلی داریم که نفسی است مثل مستقلات عقلیه، قبح ظلم و حسن عدل، این عقلی نفسی است، عقلی طریقی مثل آنجایی که عقل می‌گوید که جایی که علم اجمالی داری مثل وجوب اطاعت است یا عقلی طریقی مثل وجوب دفع ضرر محتمل است. جاهایی که خود عقل می‌فهمد احتیاط واجب است، شرع هم نبود، می‌گفت دنبال این حکم برو برای آنکه واقع منجز شود، جاهایی که با حکم عقل واقع را منجز می‌کنیم مثلاً مبنای شهید صدر که حق الطاعه هست، این حق الطاعه یک حکم عقلی طریقی است یعنی می‌گوید؛ مولویت مولا اقتضاء می‌کند که به احتمال تکلیف هم شما منبعث شوید و دنبال آن بروید. این یک حکم عقلی است که منجز برای این است که شما حسن و قبح‌ها و ثواب و عقاب‌ها را پیدا بکنید؛ بنابراین این تقسیم را عیناً در آن هم داریم. منتهی حکم مولوی آن است که لولا عقل این را نمی‌فهمید، با شرع آمد لولا عقل این نبود، با شرع آمد حکم عقلی هم در حکم شرعی بود، حکم عقلی هم همین نفسی و طریقی است؛ و البته حکم عقلی غیری هم داریم که روشن است، وجوب مقدمه حکم عقلی غیری است که آنجا بحثی نیست.



ارتباط اجتهاد و تقلید با مبحث فوق

در اجتهاد و تقلید ما در اینجا به لحاظ اینکه بحث علم و تعلیم و تعلم و این‌ها با این ربط پیدا می‌کند و هر چه برویم جلو می‌بینید که این‌ها بحث‌های مبنایی و مؤثر است در اجتهاد و تقلید نسبتاً مبسوط بحث شده و اینکه بعضی در کتاب‌ها مثل محقق اردبیلی را گفته‌اند مثل همین تحصیل علم و این‌ها که طریقی است، گفته‌اند همین‌ها ثواب و عقاب هم دارد اگر ثواب و عقاب داشته باشد نفسی می‌شود، یعنی دو جهت در آن می‌شود هم طریقت و هم نفسیت، ممکن است در یک حکمی هر دو حیث در مولویت جمع شود، در تصویر عقلی اشکالی ندارد منتهی ما با چیزهایی روشن خارجی می‌دانیم که دو ثواب و عقاب اینجا نیست والا اگر دو تا ثواب و عقاب باشد، مثلاً در اجتهاد و یادگیری احکام طریقی می‌شود به لحاظ اینکه شما را به آنجا می‌رساند، به این حیث مولوی طریقی می‌شود، به حیثی که خود آن ثواب و عقاب دارد مولوی نفسی می‌شود.

ممکن است واقعاً شارع برای یادگیری شما موضوعیت قائل است. نرفتن به دنبال یک فعل اختیاری است، می‌تواند بگوید اگر به دنبال آن نرفتید من عقاب می‌کنم، منتهی کمی مستبعدتر است هیچ‌کدام محذور عقلی ندارد هر دو نهایتاً در اجتهاد و تقلید می‌گویند که مستبعد است یکی استبعاد عقلی است یکی هم شواهدی در درون خود روایات که بعد به آن می‌رسیم که ثواب و عقاب جدایی ندارد، منتهی همین‌طور که به ذهن شما می‌آید عقاب آن استبعاد بیشتری دارد ولی محذور عقلی ندارد، بنابراین اخبارات که توصیف واقع است هیچ، انشاءات شرعی یا مولوی است یا ارشادی، لولا این انشاء، عقل ما این را نمی‌گوید، شارع یک اثر تأسیسی گذاشته است. چیزی که از شارعیت او ناشی شده است البته گاهی مولوی فقط این را می‌گویند، اذهان ما هم ابتدا به همین منحصر می‌شود می‌گوییم حکم مولوی یعنی آنچه منشأ ثواب و عقاب مستقلی است که اگر شارع نمی‌گفت، این ثواب و عقاب را نمی‌فهمیدیم. ممکن است حسن و قبح را بفهمیم که بحث می‌کنیم، این معنای مولوی است.

علم اجمالی وجوب فحص که عقل هم می‌فهمد آنجایی است که من علم اجمالی دارم که تکالیف دارم، همان علم اجمالی که در دلیل اسناد و این‌ها آمده این علم اجمالی در احکام مرا به سمت وجوب فحص می‌برد ولی اگر وجوب فحص در علم اجمالی من منحل شده است یا علم اجمالی ندارم، اگر دلیلی داشته باشیم طریقی مولوی می‌شود و الا آنجایی که علم اجمالی داریم مولوی نیست، ارشادی است خود عقل می‌فهمد. یا در موضوعات عقل نمی‌گوید که فحص بکنید، شارع جاهایی بخصوص گفته فحص بکنیم، آنجاها وجوب فحص طریقی می‌شود مثلاً در بحث خمس



این طور است می گوید لازم نیست که آدم در موضوعات فحص بکند که من متعلق تکلیف شده‌ام یا نشده‌ام، مشهور این است که حتی اگر شما علم اجمالی ندارید به اینکه در سال به امواتان خمس تعلق گرفته، باز فحص بکنید، دفترت را ببین، بنابراین این نظر مشهور، وجوب فحصى است که عقل نمی گوید، شارع می گوید این وجوب مولوی طریقی است اگر عقل به تنهایی بود این را نمی فهمید، شارع آن را آورده است، مصداق‌هایی هم داریم به عنوان مثال همین بحث خمس است چند مورد است که در موضوعات وجوب فحص داریم یکی خمس است، یکی حج است که آیا من مستطیع هستم یا نیستم، می گوید فحص بکن این‌ها فتوا می دهند، منتهی مصداق این هست یا نیست بحث است، فحص در احکام اگر مسبوق به علم اجمالی باشد که عقل می فهمد و علم اجمالی است. اگر جایی علم اجمالی نباشد شارع ما را به احتیاط موظف می کند مصداق‌ها و احکام دیگری هم داریم که ورود در آن باعث خروج از بحث می شود.

اگر این ویژگی در یک حکم و انشاء شرعی نبود یعنی از شارع اثر ویژه‌ای را تأسیس نکرد، صرفاً اثر ویژه‌ای در این نمی بینیم مثلاً در وجوب فحص درجایی که علم اجمالی داریم شارع هم اگر بگوید فحص بکن، عقل هم می فهمید. مثلاً در روایات دارد که می گوید برو از حجت سؤال بکن، امامت را بشناس این را خود عقل می گوید، پس اینکه امام فرموده است اثر خاص شرعی برای ما نیاورده است، یک اثر ویژه‌ای که لولا شارع من نمی فهمیدم، نیاورده است و لذا ارشاد می شود، پس اگر یک اثر ویژه‌ای اعم از این یا نه فقط این آورده می شود مولوی است و اگر این اثر ویژه را نیاورد که عقل آن را می فهمد ارشادی می شود، ارشادیات ما هم اقسامی دارد ارشاد به حکم عقل می شود، ارشاد به حکم عقل یک وقتی به حکم نفسی عقل است، گاهی ارشاد به حکم طریقی عقل است، گاهی ارشاد به حکم غیری است، اقسامی دارد و متفاوت است. در واقع حکم ارشادی نوعی تأکید و مولوی نوعی تأسیس است به عبارت دیگر یک تأسیس شرعی است، تأسیس من الشارع چیزی از خودش آورده است ولی حکم ارشادی نوعی تأکید بر یک امری است اگر هم نبود خود آن وجود داشت.

وجوب حکم مولوی نفسی

نکته بعدی که می خواستیم اشاره بکنیم این است این وجوب حکم مولوی نفسی که ثواب و عقاب می آورد به این معنا است که عقل آنجا چیزی نمی فهمد، این طور نیست، یک اثر ویژه‌ای را از حیث ثواب و عقاب می آورد منتهی خود این نفسی دو نوع است:



یکی در مورد مستقلات عقلیه است که قاعده ملازمه درست است؛

یکی هم در غیر موارد حکم عقلی است.

جایی که کاملاً تأسیس است نوع تأسیس این دو جا فرق می‌کند در مستقلات عقلیه هم حسن و قبح عدل و ظلم را عقل می‌فهمید در عین حال شما قاعده ملازمه درست می‌کنید و حکم شرعی می‌آورید این حکم شرعی باز فقط تأکید نیست، تأسیس دارد مرحوم کمپانی این را مفصل بحث کرده‌اند آنچه عقل می‌فهمد حسن و قبح است اما ثواب و عقاب با آن شکل شرعی، چیزی است که باید مستند به شرع بشود یعنی عقل ما با قطع نظر از شارع ثواب و عقاب اخروی به آن معنا نمی‌گوید، مدح و ذم و استحقاق مدح و ذم می‌گوید بیش از این نمی‌گوید البته در بحث حسن و قبح حرف‌های زیادی است اما این مبنایی است که اصولیون معمولاً روی این می‌روند. پس شارع در مستقلات عقلیه هم که عقل من فهمیده است باز امر مولوی درست می‌کند، مولویت آن به لحاظی است که ثواب و عقاب می‌آورد یعنی مدح و ذم را عقل می‌فهمید، شارع موضوع برای ثواب و عقاب درست می‌کند، عقل ما نمی‌تواند ثواب و عقاب دنیا و آخرت را بفهمد که اگر شارع هم نمی‌گفت، من نمی‌گویم که ثواب و عقاب این شکلی را تا آخرت قائل بودم. شبهه‌ای که وجود دارد این است که اگر پیوند ثواب و عقاب با اعمال ما یک پیوند واقعی باشد کل قضایا کمی تغییر پیدا می‌کند. اگر بگوییم درجه و میزان ثواب و عقاب یک امر کاملاً واقعی است به شکلی که بعضی فلاسفه در دین ادعا می‌کنند، گر چه خلاف ظواهر دینی است، اعمال ما با آنجا فی‌الجمله پیوندی دارد، اما همه ریزه‌کاری‌ها و جزئیات یک پیوند واقعی باشد و هیچ قرار و اعتبار در آن نباشد، محل بحث است.

دیدگاه‌ها در مورد ارتباط اعمال ما با آخرت

سه دیدگاه در ارتباط اعمال ما با آخرت است؛

- یک دیدگاه، ارتباط علیت تامه است و در جزئیات که روی این دیدگاه دستگاه ثواب و عقاب یک دستگاه جدیدی می‌شود و خیلی چیزهایی که در فقه و اصول ما هست که روی اعتباری بودن این‌ها جلو آمده است یک مقدار تغییرات پیدا می‌کند،
- یک دیدگاه این است که کلاً اعتباری است که عده‌ای از محدثین و این‌ها می‌گویند که ارتباط دنیا و آخرت کلاً اعتباری است و همه به قرار است چیزی که عقل است همان مدح و ذم است و واقعیت خارجی هم هیچ پیوند واقعی با آن معنا نیست حداقل واقعی نیست،



- دیدگاه سوم این است که خیلی‌ها به همین سمت ربط دارند که پیوندهای فی‌الجمله‌ای وجود دارد ولی این‌طور نیست که در همه جزئیات واقعیات باشد، ممکن است بخشی هم به اعتبارات برگردد یعنی به لحاظ اینکه امرونی‌گری کرده، نظیر مجازات و تنبیهات دنیوی ما که به اعتبار ما آن‌ها را جلب می‌کنیم آنچه در اصول و فقه ما است این ثواب و عقاب به یک پیوند واقعی لایتخلف فی جمیع جزئیات، این دیدگاه حاکم بر فقه ما و نوع اجتهاد ما نیست که روی آن دیدگاه پیش می‌رویم، یعنی اعتبارات در این امور دخیل است. حسن و قبح همان مدح و ذم و چیزی بالاتر از مدح و ذم به عنوان معقولات ثانیه اوصاف خارجی آن است این یک چیزی است و اینکه بگوییم این پیوند با آخرت دارد همان غیبت می‌شود جهنم، جهنم چیزی جز این نیست، این یک چیز دیگری است.

این‌ها سه درجه از نظریه در بحث حسن و قبح است؛ یعنی سومی ربطی به حسن و قبح ندارد، یک دیدگاه می‌گوید حسن و قبح چیزی جز همان مدح و ذم‌ها نیست، یک دیدگاه می‌گوید که مدح و ذم امری است و مارکی است که ما به اعمال می‌زنیم، یک دیدگاه می‌گوید حسن و قبح یک واقعیت انتزاعی در خود شیء است مثل معقولات ثانیه، امکان، وجوب یک چیزی در خود شیء، این دو در بحث حسن و قبح است از یک منظر کلی این دو دیدگاه است که هر دو مال معتزله است، اشاعره می‌گویند هیچ‌کدام را عقل نمی‌گوید نه این شکل نه آن شکل معتزله یکی از این دو نظریه را می‌گویند، وراء این بحث‌ها بحث دیگری است که نسبت این چیزهایی که می‌گوییم خوب است، بد است یا آنچه شارع گفته است و خوبی و بدی آن را حسن و قبح می‌دانیم و حسن و قبح را هم واقعی بدانیم، چه نسبتی با آن ماوراء زندگی ما و ثواب و عقاب شرعی دارد، در این بحث است که من می‌گویم که دیدگاه رایج ما این است که چنین چیز لایتخلف در جمیع جزئیات اینجا نداریم. به هر حال جایی است که به قرار و اعتبارات هم ربط دارد.

آثاری که در دنیا مترتب می‌شود این از همان اخبار است که این آن اثر را دارد، این که شارع حکم می‌کند به لحاظ آن ثواب و عقاب است که زمینه‌ای برای ثواب و عقاب فراهم می‌کند، این چند مسئله را مفروض بگیرید چون هریک از این‌ها را بخواهیم، می‌شود فلسفه فقه، فلسفه اصول و خیلی طولانی می‌شود البته در بحث‌های ما خیلی تأثیر دارد.



این که «ما قَدَمْتُ يَدَاهُ» (نبا/۴۰) و این ها در همه جزئیات این باشد درست است، اگر در بحث های فلسفه نباشد گرایش و صبغه ذهنی من به این است که اصولاً فلسفی فکرمی کنم.

به حدی نیست که اطلاقی داشته باشد که خود این جای بحث دارد گفتم که مفروض بگیریم؛ و الا در همین بحث طوایفی از آیات و روایات داریم منتهی در تفاسیر و این ها به این شکل بحث نشده است، مثلاً مرحوم علامه و این ها با یک نگاه فلسفی یک چیزی می گویند اما تا همه جزئیات قضایا نرفتند، ملاصدرا هم با یک زاویه دید جلو رفته، ولی یک زاویه دید که بحث عقلی نخواهیم بکنیم، عقلیات را مفروض بگیریم، بگوییم ادله شرعی چه اقتضایی دارد این جای بحث دارد، فرمایش شما درست است منتهی هم معارض دارد، هم شواهدی برخلاف دارد، چند طایفه از آیات و روایات داریم باید هم جایی بحث شود.

شواهد و قرائنی بر این هست یعنی ظهوراتی داریم که خدا می خواهد این را کم یا زیاد می کند، یک دیدگاهی است که فلاسفه می گویند جهنم، همین اعمال است که «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْأَجَارَةُ» (بقره/۲۴) ولی اینکه جهنم یک امر واقعی است، در خود جهنم هم این دو بحث هست که جهنم یک واقعیت جدا است که این در او قرار می گیرد، مناسبتی با او پیدا می کند، یا از درون این برمی خیزد، یا هر دو هست اینجا هم سه نوع آیات داریم که باهم متفاوت است.

پس مولویتی که می گوئیم روی این دیدگاه است و منشأ ثواب و عقاب اخروی می شود؛ می تواند در مستقلات عقلیه باشد، می تواند در کثیری از احکام هم باشد که مستقل نیست، این یک تصویری از بحث ارشادی و مولوی است که اینجا ارائه شد.

مفهوم حکم مولوی

حکم مولوی آن است که شارع در او تأسیسی دارد از حیث ثواب و عقاب اخروی یا از حیث تنجیز واقعه، این تعریف مولوی است تعبیر تام و تمام هر تعبیری که من آوردم، آن این است.

تعریفی که نهایتاً به آن می رسیم و لب قضیه است حکم مولوی است، حکمی است که شارع به لحاظ ثواب و عقاب اخروی یا تنجیز احکام خود نکته و تأسیسی در او دارد، این حکم مولوی است این که در مورد آن عقل حکمی دارد یا ندارد، دخیل در مولویت و ارشادیت نیست، می خواهیم همین را بگوییم صرف اینکه عقل حکم دارد یا ندارد، این قوام حکم مولوی نیست.



یعنی عقل آنجا حکم مستقل مدح و ذم بکند یا نکند این دخیل در آن نیست. آنجا دیگر ثواب و عقاب نیست فقط بحث فحص است.

اگر محذوری از این نداشته باشیم که بگوییم شارع این را می‌گوید که ثواب و عقاب درست کند می‌گوییم آن هم مولوی است، این را باید از خارج بفهمیم و محل بحث هم هست و یک استظهار است محقق اردبیلی می‌گوید اینکه شارع گفته یاد بگیرید، اجتهاد بکنید روی این‌ها می‌خواهد ثواب و عقاب درست بکند و لذا اینکه عقل هم می‌فهمد من این را حکم مولوی می‌دانم.

مشهور، قاطبه یعنی غیر از محقق اردبیلی بقیه همه حرف ما را می‌زنند، می‌گویند ما مطمئن هستیم که شارع وراء عمل به تکالیف، اینکه من احتیاط بکنم یا بدانم چیزی نمی‌خواهد، می‌توانم بروم بفهمم، می‌توانم احتیاط بکنم، می‌گوید من مطمئن هستم وراء عمل واقعی چیزی نمی‌خواهد.

این چیزی است که مشهور می‌گویند قرائنی هم در روایات هست که نمی‌خواهد دو تا ثواب و عقاب درست بکند.

وجوب مقدمه محل بحث است، بحث‌هایی که در وجوب مقدمه کردم تفصیلی قائل شدم، در خود این هم مشهور است یعنی اجماعی است همه این‌طور می‌گویند که اجماعی معتبر است، شرعی که نیست نظر قاطبه فقها و این‌ها بر این است که شارع عمل را می‌خواهد، من احتیاط بکنم یا اجتهاد بکنم یا تقلید بکنم همه راه‌ها هست و لذا هیچ نفسیتی در این‌ها نیست والا اگر کسی بگوید محذور برهان عقلی که نداریم، واقعاً نداریم هیچ‌کس هم ادعای برهان عقلی نکرده است یک نوع اطمینان و استظهار شخصی است اگر کسی آن را بگوید، حرف ادبی را بزند، هیچ محذوری در این جهت نیست، این چند نکته بود.

جمع‌بندی

به آن بحث اصلی می‌رسیم که ادعای یک نوع اصالة المولویه در فقه و اصول ما هست می‌خواهیم روی آن هم توجهی داشته باشیم. این یک از مفروضات و پیش‌فرض‌های فقه و اصول ما و پیش‌فرض استنباط متداول ما است که قائل به اصالة المولویه هستیم یعنی در جاهایی که اصل در بیانات شرعی مولویت است اولاً؛ باید توجه داشته باشیم که محدوده این اصل همان‌طور که در مقدمات ذکر شد انشائات شرعی است، می‌گوییم نه در همه بیانات، بلکه در انشائات که از سوی شارع صادر می‌شود اصل این است که به لحاظ ثواب و عقاب یا به لحاظ تنجز واقع،



تأسیسی دارد یعنی به ما هو شارع، یک اثری اینجا می‌گذارد به ما شرعی مولوی هم به همان معنا است دلیل این اصل چیست و تطبیق آن بر اینجا چطور می‌شود؟ ان شاء الله جلسه بعد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و صلی الله علی محمد و آله الاطهار